

## زمان و مکان و تحوّل موضوعات احکام

عباسعلی اختری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله اجمعين و لا سيما بقيه الله في الارضين الحجّة بن الحسن المهدي - عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه - و اللعن على اعدائهم الى قيام يوم الدين.

بحث ما درباره «زمان و مکان و تحوّل موضوعات احکام» است و در آن به مسائل ذیل پرداخته می شود:

۱- تبیین مفهومی حکم، موضوع و متعلق و تفاوت آنها.

۲- زمان و مکان و تغییر موضوع.

۳- زمان و مکان و تضییق یا توسعه موضوع.

۴- زمان و مکان و پیدایش موضوعات جدید.

آنچه در این نوشتار می خواهیم مشخص کنیم، رابطه زمان و مکان با موضوعات احکام است، ولی برای روشن شدن بهتر مفهوم، شایسته است به موارد استعمال این واژه توجه دهیم.

واژه «موضوع» در اصطلاح علوم مختلف در چند مورد به کار می رود:

- ۱- یکی در مقام تبیین محور بحث در علوم گوناگون، به لحاظ اینکه بسیاری از دانشمندان معتقدند که قبل از ورود در هر علمی، سه چیز باید برای طالب آن علم مشخص باشد: تعریف علم، موضوع علم، غایت و هدف علم. [۱] و این بحثها را مبادی علوم نامیده اند و در تعبیرات جدید از آن به مبادی نویسی یا فرهنگ اصطلاحات علم یاد می شود. [۲] و در این مقام چه بسا بحثهای طولانی و غیر لازمی را پیش کشیده اند که مثلاً مشخص کنند موضوع علم اصول چیست؟
- ۲- در تبیین یک قضیه علمی می گویند: قضیه، مرکب از موضوع و محمول است. مانند: الله تعالی واجب الوجود. و الانسان، ممکن الوجود. و شریک الباری، ممتنع الوجود.

در این مثالها: الله و الانسان و شریک الباری، موضوعاتی هستند که محمولی بر آنها مترتب شده است.

۳- یکی دیگر از موارد استعمال واژه «موضوع» باب استصحاب در اصول فقه است که می گویند: در مقام استصحاب امری که قبلاً متیقن بوده و فعلاً مورد شک قرار گرفته، بقای موضوع شرط است. به این معنی که باید قضیه مشکوکه با قضیه متیقن از نظر موضوع متحد باشند؛ همان طور که در حکم هم متحد هستند.

مثلاً در استصحاب وجوب انفاق بر فردی که قبلاً واجب النفقه بوده و اکنون به خاطر چیزی نسبت به وجوب انفاق شک پیش آمده است، بقای موضوع، یعنی وجود آن فرد و حیات او باید احراز گردد، که بحثهای دامنه داری را به دنبال دارد. [۳]

۴- دیگر از مواردی که واژه «موضوع» به کار می رود، در ابواب فقه و احکام شرعی است که محور اصلی بحث ما می باشد.

#### ۱- تبیین مفهومی حکم، موضوع و متعلق و تفاوت آنها

فقیه و مجتهدی که در صدد استنباط احکام از منابع اصلی بر می آید، برای تبیین هر حکمی باید حکم و متعلق حکم و متعلق متعلق را تفکیک کند تا در شناخت شبهات حکمی و شبهات موضوعیه دچار اشکال نشود و نیز بتواند قیود و شرایط و حدود متعلق حکم را مشخص کند.

#### (۱-۱) حکم و اقسام آن

حکم شرعی که می خواهد از ادله شرعی استخراج گردد، اقسامی دارد [۴] و ارائه تعریفی که شامل همه آنها گردد، دشوار است و موجب رد و ایراد می شود. پس بهتر آن است که اقسام آن بیان شود و در صورت لزوم هر کدام جداگانه تعریف گردد.

حکم را به چند گونه تقسیم کرده اند:

الف) حکم تکلیفی و حکم وضعی. حکم تکلیفی دستوری است که مقام شایسته ای برای ایجاد انگیزه انجام کاری یا انگیزه ترک کاری انشا می کند. این احکام تکلیفی در شرع مقدس اسلام پنج گونه است: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحه. و اینها را احکام خمسۀ تکلیفیه می نامند و خود پنج قسم بودن نیز توجیه معقول علمی دارد.

اما حکم وضعی دستوری است که جعل و انشا شده، ولی تکلیفی نیست. یعنی برای ایجاد انگیزه ای نسبت به فعل و ترک کاری انشا نشده است. لذا بعضی گفته اند: «حکم وضعی عبارت است از مجعول و مُشائی که حکم تکلیفی نباشد، مانند ملکیت و زوجیت [۵] و بعضی گفته اند: «هر حکمی که تکلیفی نباشد، اما دخیل در حکم تکلیفی یا متعلق یا موضوع آن باشد، حکم وضعی است.» [۶]

و بعضی گفته اند: حکم وضعی، حکمی شرعی است که مستقیماً به انسان و رفتار و گفتار او مربوط نمی شود، بلکه وضع مشخص و معینی را قانونگذاری می کند که به طور غیر مستقیم بر اعمال و رفتار انسان اثر می گذارد؛ از قبیل احکام زوجیت و ... [۷]

شهید اول - قده - می فرماید: حکم وضعی عبارت است از حکم به اینکه فلان چیز، سبب یا شرط یا مانع است. [۸]

(ب) و همچنین حکم تقسیم می شود به حکم انشائی و حکم فعلی. صاحب کفایه در این مقام حکم را به چهار قسم تقسیم کرده است: اقتضائی، انشائی، فعلی، منجز.

(ج) و نیز حکم تقسیم می شود به حکم واقعی اولی و حکم واقعی ثانوی و حکم ظاهری.

(د) و نیز حکم تقسیم می شود به حکم مولوی و ارشادی.

## (۲ - ۱) فرق متعلق و موضوع

از مباحثی که در مقام استنباط باید روشن باشد، فرق متعلق و موضوع است. زیرا افعال مکلف، که مورد همه احکام است، دو صورت دارد:

(الف) پاره ای از افعال لازم است و ارتباط به چیز دیگری پیدا نمی کند. مانند نماز، روزه، قیام، رکوع، نفاق، دروغ. در این گونه موارد حکم عبارت است از وجوب که متعلق لاق آن، نماز و روزه و قیام و رکوع و ... است و گاهی از اینها به «موضوع» تعبیر می شود. مثلاً حضرت امام بعد از بیان ماهیت غنا، می فرماید این با قطع نظر از آن چیزی است که موضوع حکم شرعی می باشد و شاید موضوع حکم اعم یا اخص باشد. [۹] مقصود از موضوع در اینجا همان متعلق حکم است.

(ب) پاره ای دیگر از افعال مکلف متعدی است، یعنی فعل او با چیز دیگری ارتباط پیدا می کند. مانند: خوردن، آشامیدن، تصرف نمودن، غصب کردن. در این گونه موارد، حکم شرعی تعلق می گیرد به فعل مکلف (مانند خوردن) و خوردن نیز به چیزی ارتباط می یابد؛ مثل خوردن غذا و ... در اینجا «خوردن»، متعلق حکم است و آن چیزی که خورده می شود متعلق متعلق یا موضوع نامیده می شود و برای بیان حکم باید از هم تفکیک شود.

به عنوان مثال در این قضیه که می گوئیم «آشامیدن شراب حرام است»، سه چیز مطرح است:

اول: حکم، که عبارت است از حرمت.

دوم: متعلق حکم، که آشامیدن است (نه نگاه کردن یا دست زدن) و آشامیدن فعل مکلف است. [۱۰]

سوّم: متعلق فعل، که خمر است؛ آشامیدنی که تعلق به خمر یابد، حرام است، نه آنکه هر آشامیدنی حرام باشد. مثال دیگر از آیه شریفه قرآن است که خداوند می فرماید: «حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردّية».[۱۱]

در این آیه نیز سه چیز مطرح است.

اول: حکم که حرمت است (حرمت علیکم).

دوّم: متعلق حکم، که در آیه ذکر نشده که چه فعلی نسبت به اشیای مذکور حرام است: دست زدن یا حمل کردن؟ اما با قرینه محاوره و احادیث معصومین می فهمیم که فعل تحریم شده، خوردن است و خوردن اشیای مذکور حرام است.

سوّم: متعلق متعلق یا متعلق فعل، که همین چیزهایی است که ذکر شده است. پس خوردن هر چیزی که عنوان میتة، دم، لحم الخنزیر، و سایر عناوین مذکور بر آن صدق کند، حرام است؛ اما تبدیل کردن آن به پود و یا کود نمودن آن، مسأله دیگر است. یا اینکه خوردن خون حرام است، ولی استفاده از آن برای تزریق به بدن کسی، این حکم را ندارد.

مثال دیگر در روایت سکونی از امام صادق (ع) آمده است که:

«نهی رسول الله (ص) عن اللعب بالشطرنج».[۱۲] در این دستور پیامبر (ص) سه چیز مطرح است:

اوّل: حکمی که از نهی استفاده می شود (حرمت یا کراهت)

دوّم: متعلق حکم که «اللعب» است. یعنی بازی با شطرنج متعلق حکم است، نه نگاه به آن.

سوّم: متعلق متعلق یا متعلق بازی که شطرنج است. پس حکم بازی با شطرنج در روایت آمده، اما حکم بازی با کبوتر نیامده است.

با توجه به توضیحات فوق، آنچه محطّ حکم است و حکم به آن تعلق می گیرد، از نظر ادبی، متعلق نام می گیرد. ولی در محاورات علمای فقه و اصول به نام موضوع اشتهاار یافته و مشهور است که می گویند: «احکام تابع موضوعات است»، یا می گویند: «جایگاه موضوع نسبت به حکم، مانند جایگاه علت نسبت به معلول است که هر جا موضوع احراز شد، به دنبال آن حکم مترتب می شود.

بنابراین به جهت همزبانی با اصطلاح مشهور، از این پس به جای متعلق، کلمه «موضوع» را به کار می بریم.

برای دست یافتن به استنباط صحیح و محکم، باید موضوع مورد بحث از جهات گوناگون مورد بررسی قرار گیرد. از قبیل اینکه (۱- ۳- ۱) موضوع مورد بحث با موضوع لسان دلیل مقایسه شود که آیا با آن مطابق و مساوی است، یا اعم از آن یا اخصّ از آن است. زیرا ممکن است در لسان دلیل، موضوع عنوان عامی باشد که مورد بحث هم از مصادیق آن است. مثلاً در مقام استدلال بر حرمت «غنا» گفته می شود که عنوان «قول الزور» در آیه کریمه «و اجتنبوا قول الزور»، [۱۳] یا منطبق بر غنا، یا غنا یکی از مصادیق آن است. [۱۴]

همچنین ممکن است موضوع مورد بحث چند گونه تصور شود، و موضوع در لسان دلیل با یکی از آنها منطبق باشد که فقیه باید آن را مشخص کند و حکم را به دست آورد. مثلاً در معامله اشیای نجس، مانند خون، شراب، آب انگور به جوش آمده و ... دو گونه حکم مطرح است: یکی حکم وضعی، یعنی باطل بودن معامله، و دیگری حکم تکلیفی، یعنی حرام بودن پولی که در مقابل آن دریافت می شود.

اما موضوع این احکام را چند گونه می توان تصوّر کرد، تا کدامیک از تعبیر روایات استفاده شود:

الف) ممکن است موضوع چنین باشد: هر چیز نجسی که هیچگونه استفاده حلال از آن نمی شود کرد، حکم فوق را دارد؛ اما اگر به جهتی بتوان استفاده حلال از آن نمود، دیگر حکم بطلان و حرمت نخواهد داشت.

مثلاً در موردی که پوست مردار برای لباس کردن مجاز نیست، ولی برای دلو ساختن جهت آبیاری زمینها می شود مورد استفاده قرار گیرد، پس از این جهت معامله آن بی اشکال است.

ب) ممکن است موضوع چنین باشد: هر چیزی که از یک جهت استفاده از آن حرام باشد، حکم فوق بر آن مترتب است. و اگر چه بتوان از جهت دیگری از آن استفاده حلال نمود، آن حکم بر طرف نمی شود. بر این اساس پوست حیوان که برای لباس کردن حرام است، معامله آن باطل خواهد بود، گرچه استفاده حلال دیگری هم داشته باشد.

ج) ممکن است موضوع چنین باشد: هر چیزی که جهت استفاده حرامی دارد، اگر برای رسیدن به آن جهت حرام معامله شود، حکم فوق بر آن جاری می شود. پس اگر همان چیز حرام، جهت استفاده حلالی هم داشت و خرید و فروش برای رسیدن به آن جهت حلال بود، دیگر حرام و باطل نخواهد بود. پس چیزهایی که دو جهت دارد، احکام تجارت و کسب با آن تابع این است که آن را برای چه نوع کاری معامله کنند.

مثلاً آب انگور جوش آمده نجس است، اما از آن دو گونه می توان استفاده کرد: هم می توان شراب و می توان سرکه ساخت. پس اگر برای شراب سازی معامله شود، حرام است و باطل و اگر برای سرکه ساختن معامله شود، صحیح و پول آن حلال است. و احتمالات دیگر و دقتهای دیگر نیز مطرح است. [۱۵]

پس فقیه باید به لسان دلیل بنگرد که لسان دلیل، موضوع را چه چیزی قرار داده است.

مثال دیگر: در مقام بیان شرایط قصر و شکسته شدن نماز مسافر، می فرمایند که باید سفرش بیش از مقدار حضورش نباشد و در اینکه ملاک و معیار اصلی این شرط چیست، اختلاف است بعضی می گویند ملاک عبارت است از «اکثریة السفر من الحضر». و عناوین مذکور در روایات، مصادیق آن است. بعضی دیگر می گویند: ملاک عبارت است از «عملیة السفر» و بعضی هم می گویند: خصوص هر کدام از عناوین مذکور در روایات (المکاری، الملاح، التاجر و ...) ملاک می باشد. و بدیهی است که فتوا در فروع بر اساس مبانی متفاوت می شود. [۱۶]

(۲ - ۳ - ۱) بحث دیگر این است که آیا موضوع مورد بحث، به تنهایی موضوع کامل برای تعلق حکم است؟ یا موضوع مورد نظر، جزئی از موضوع حکم در لسان دلیل است و وقتی جزء دیگر به آن ضمیمه شد، حکم آن مترتب می شود؟

مثلاً آیا سفر برای صید و شکار، موضوع حرمت است؟ یا سفر برای شکار به قصد لهو و خوشگذرانی موضوع حرمت است؟ مثلاً در باب حرمت بازی با شطرنج باید دید که آیا عنوان عام «المیسر» حرام است و بازی با شطرنج هم اگر میسر و قمار باشد، حرام است؟ یا «مطلق اللعب» حرام است و لعب با شطرنج از مصادیق آن است؟ و یا «اللعب بالشطرنج» حرام است؟ زیرا تعبیر روایات، متفاوت است. [۱۷]

(۳ - ۳ - ۱) بحث دیگر در موضوع این است که آیا عنوان مأخوذ در لسان دلیل (بماهو) و به طور مطلق، موضوع حکم است یا مشروط به شرط دیگری نیز هست؟ مثل مشروط بودن به علم و آگاهی از آن. مثلاً زنا با زن شوهردار که موجب حرمت ابدی زن بر مردزانی می شود، آیا زنا، به طور مطلق، موضوع است یا به شرط علم داشتن فاعل به موضوع (شوهردار بودن زن)؟ [۱۸]

یا تزویج زنی که در عده دیگری است، به طور مطلق موجب حرمت ابدی می شود؟ یا به شرط علم به حکم و موضوع؟ [۱۹] یا فسق امام جماعت که موجب بطلان نماز مأوم است، آیا فسق واقعی است، گرچه بعد از نماز معلوم گردد، یا فسق معلوم موضوع برای بطلان است؟ یا نجاست در بدن و لباس نمازگزار که مانع صحت نماز است، نجس در واقع که باشد مانع است، یا نجاستی که نمازگزار به آن علم و آگاهی داشته باشد، مانع است؟

مثال دیگر در باب «بیع اعیان نجسه» است که می گویند بیع باطل و پول آن حرام است. [۲۰]

آیا «بیع النجس» به طور مطلق حرام است؟ یا بیع نجس، در موردی که بدانیم استفاده حرام از آن می شود حرام است؟ و اگر استفاده حلال از آن بنماید اشکالی ندارد؟ و مانند این احتمال معقول و در خور دقت است. [۲۱]

(۴ - ۳ - ۱) بحث دیگر در رابطه با موضوع این است که باید دید موضوع مورد بحث، موضوع شرعی است و در ادله شرعی آمده است، مانند: نماز، روزه، وضو، حج و ... که در این صورت باید تعریف و حدود آن را از طرف شارع

مقدس دریافت نمود، یا اینکه موضوع مورد بحث، موضوع عرفی است که در این صورت باید حدود و تعریف آن را از عرف دریافت کرد. و یا اینکه موضوع مورد بحث، آیا در لسان دلیل آمده، یا موضوع تازه ای است که در لسان ادله مطرح نشده که در این صورت برای یافتن حکم آن باید دید چه عنوانی از عناوین ذکر شده در شرع بر آن منطبق است؛ مانند تشریح و قطع اعضای میت برای تحقیقات علمی، که ممکن است یک عنوان مانند (هتک حرمت) و یا چند عنوان بر آن منطبق باشد؛ مانند هتک، مثله، تنکیل. [۲۲]

(۵-۳-۱) بحث دیگر درباره موضوع این است که گاهی تصور می شود موضوع مأخوذ در لسان دلیل، ممکن است موضوعی ثابت و یا متغیر باشد. زیرا بعضی از موضوعات در طول زمان و با اختلاف مکانها، دگرگون نمی شود؛ مانند: حج، خمس، ازدواج، طلاق، دروغ، غیبت، تهمت و ... اما بعضی موضوعات با گذشت زمان و با تفاوت مکانها، دگرگون می شود؛ مانند: هنر، رشد، تشبه، تعاون، شهرت و ...

#### الف) ثابت و متغیر

در این مقام نکته بسیار مهمی شایسته دقت است، و آن اینکه ثابت و متغیر چیست؟ آیا موضوع مطرح شده در لسان دلیل متغیر است؟ یا مصادیق خارجی متغیر می شود؟ آیا به موازات دگرگونیهای زمانی، موضوع قوانین عوض می شود؟ یا دگرگونیهای زمان و مکان مصادیق را تغییر می دهد و عنوان پدیده های خارجی را عوض می کند؟ و در نتیجه از تحت موضوعی که مندرج بوده، جدا می شود و تحت موضوع دیگری قرار می گیرد؟

خلط این دو و عدم تشخیص متغیر واقعی، اساس اشتباه بعضیهاست که استاد مطهری به نقد افکارشان پرداخته است. اینها تصور می کنند: «... اسلام و مقتضیات زمان دو پدیده ناسازگار هستند و از این دو حتماً یکی را باید انتخاب کرد: یا باید به اسلام و تعلیمات اسلامی گردن نهاد و از هر گونه نو جویی و نو گرایی پرهیز کرد و زمان را از حرکت باز داشت، و یا باید تسلیم مقتضیات متغیر زمان شد و اسلام را به عنوان پدیده ای متعلق به گذشته به بایگانی تاریخ سپرد...» [۲۳]

اینها می گویند: «چگونه ممکن است چیزی که در ذات خود ثابت و لا یتغیر است، با چیزی که در ذات خویش متغیر و سیال است، توافق و هماهنگی داشته باشد؟» «آیا می شود قوانین عصر برق و حرکت با هواپیما و عصر تسخیر فضا، عیناً همان قوانین عصر چراغ نفتی و اسب و قاطر و الاغ باشد؟»

#### ب) اشتباه اصلی در موضوع ثابت و متغیر

اینان از این حقیقت غافل شده اند که آنچه در طول زمان تغییر می کند و کهنه و نو می شود، ماده و ترکیبات مادی است و پدیده های خارجی دگرگونی می یابد. مثلاً باقیمانده های حیوانات از هزارها سال پیش تبدیل به نفت، و سنگ

معمولی تبدیل به عقیق، و شراب تبدیل به سرکه، شده است و آن ماده تبدیل پذیر در هر تغییری مصداق عنوان یک موضوع خاص قرار می گیرد و حکم مخصوص خودش بر آن مترتب می شود. اما حقایق جهان، ثابت و لا یتغیر است. آیا قواعد ریاضی و هندسی با گذشت زمان کهنه می شود؟

مثلاً قاعده این است که: عدد پی  $\times$  مجذور شعاع = مساحت دایره. و یا مکعب شعاع  $\times 3 / 4$  عدد پی = حجم کره. و اینها کهنه شدنی نیست.

آیا گفته سعدی «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، چون مربوط به گذشته است، دیگر کهنه شده و صحت خود را از دست داده است؟ آیا تغییر امکانات سفر و روابط جامعه بشر و پیشرفت ابزار، باعث می شود که مقررات اجتماعی، از قبیل غصب، ضمانت، رهن، حقوق زوجین، حقوق والدین و ... کهنه شود؟! [۲۴] بدیهی است که این حقایق تغییر نمی یابد. به همین گونه، قوانین دین مقدس اسلام - که مطابق فطرت و طبیعت بشر تنظیم شده است - [۲۵] بیانگر حقایق است و به گفته آیت الله بزرگ نائینی «تشریح ما هم تکوین است» و لذ موضوعات ملحوظ شده در لسان دلیل تغییر نمی کند. مثلاً قوانینی از قبیل «اکل مال به باطل حرام است»، «تجارت صحیح حلال است» و «معامله ربوی حرام است»، تغییر نمی کند، اما داد و ستد مردم تغییر می کند. گاهی طوری است که تحت قاعده اول و گاهی تحت قاعده دوم و گاهی تحت قاعده سوم مندرج می شود.

همین نکته در بیان امام راحل - قده - در تأثیر زمان و مکان بر موضوعات مورد توجه قرار گرفته است که می فرماید: «... این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند.

مسأله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، بظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول - که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است - واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می طلبد». [۲۶]

## ۲ - تغییرات گوناگون موضوعات در رابطه با زمان و مکان

اکنون شایسته است یادآوری کنیم که زمان و مکان تأثیرات متفاوتی بر موضوعات می گذارند و گاهی به اندازه ای تغییر می یابد که به طور کلی عنوان آن عوض می شود، و گاهی موضوع نسبت به لسان دلیل محدودتر و گاهی گسترده تر می شود؛ همان طور که تغییرات زمان و مکان موجب پیدایش موضوعات جدید نیز می شود و مسائل تازه بسیاری پیش می آورد. اینک به توضیح پاره ای از آنها می پردازیم:



## (۱-۲) زمان و مکان و تغییر موضوع

در مقام بررسی تأثیر زمان و مکان بر تغییر موضوعات باید ببینیم چه چیزی تغییر می کند؟ آیا موضوع واقع شده در لسان دلیل تغییر می کند؟ یا مصداق موضوع، در خارج و موضوعات خارجی تغییر می کند؟

همان طور که گفتیم، آنچه متغیر است، پدیده های خارج و شرایط افعال و اعمال انسان در خارج است که دگرگونی می یابد، اما موضوعات واقع در قضایای احکام شرعی، که بیانگر حقایق است، تغییر نمی کند. مثلاً قضایایی مانند اهانت به مؤمن حرام است و دفاع از جان مسلمان واجب است، تغییر نمی کند. اما یک نوع عمل طوری است که عنوان «فساد در دین» به آن منطبق می شود، اما همان عمل در خارج با تغییر شرایط زمانی و مکانی، عنوان آن تغییر می کند. گاهی یک نوع عمل در شرایط دیگری، این عنوان بر آن منطبق نمی شود و قهراً موجب تغییر حکم می شود. مثلاً بعضی از روایات باب تقیه گویاست که تقیه تا جایی مجاز است که موجب فساد دین و مذهب و وهن اسلام نشود. پس اگر در جایی با عنوان تقیه، کسی حرامی را انجام دهد یا واجبی را ترک کند که موجب وهن اسلام شود، جایز نیست.

امام صادق (ع) مطابق روایت مسعده بن صدقه در تفسیر آنچه تقیه در آن رواست، فرمود:

«... و تفسیر مایتنقی مثل ان یكون قوم سوء ظاهر حکمهم و فعلهم علی غیر حکم الحق و فعله، فکل شیء یمعمل المؤمن بینهم لمکان التقیه ممّا لا یؤدی الی الفساد فی الدین فانه جایز» [۲۷] حضرت می فرماید: تفسیر مورد تقیه مثل این است که کسی در میان گروهی و جامعه ای باشد که حکم آنها و عملکرد آنها بر خلاف حکم حق باشد، در آنجا فرد مؤمن هر عملی که به مقتضای تقیه انجام می دهد جایز است؛ البته عملی که منتهی به فساد دین نگردد.

پس اگر عمل مسلمانی موجب فساد دین گردد، هرگز با عنوان تقیه مجاز نخواهد شد. لکن ممکن است یک عمل از یک فرد در حضور خصوص چند نفر دشمن انجام گیرد، که عنوان فساد در دین نباشد، ولی اگر همان عمل را بخواهد در انظار عموم انجام دهد، موجب سستی عقیده افراد غیربصیر گردد و نوعی «فساد در دین» باشد.

حضرت امام - قده - می فرماید:

«و من هذالباب ما اذا کان المتقی ممن له شأن و اهمیه فی نظر الخلق بحیث یكون ارلکابه لبعض المحرمات تقیه او ترکه لبعض الواجبات ممّا یعد موهناً للمذهب و هاتکأ لحرمته کما لو اکره علی شرب المسکر و الزنا مثلاً، فان جواز التقیه فی مثله تشبهاً بحکومه دلیل الرفع و ادله التقیه مشکل بل ممنوع، و لعله علیه محمول قوله فی صحیحہ زراره، عدم اتقائه من شرب المسکر...» [۲۸]

«و از همین موارد عدم جواز تقیه است، موردی که شخص تقیه کننده در جامعه دارای شأن و موقعیتی باشد که اگر بعضی محرّمات را مرتکب شود، یا بعضی واجبات را ترک کند، موجب توهین و هتک حرمت مذهب باشد؛ مثل اینکه یک شخصیت برجسته را وادار به شرب مسکر یا زنا نمایند. زیرا جواز تقیه در همچون موردی به استناد دلیل رفع اکراه و یا به استناد دلیل تقیه مردود است. و شاید بر مثل معنای فوق حمل می شود قول امام صادق (ع) که می فرماید:

من در شرب مسکر تقیه نمی کنم...» [۲۹] همین تفاوت وضعیت نسبت به تفاوت در زمان هم متصوّر است.

الف) تشبّه به دشمنان دین و تغییرات آن

یکی از عناوینی که در طول زمان تغییرات بسیاری یافته، عنوان تشبّه به کفّار و دشمنان است که طبق روایات از آن منع شده و بر اساس آن، در مواردی به ائمه – علیهم السلام – اعتراض نیز شده است.

در رابطه با فلسفه نهی از تشبّه به دشمنان، از بعضی روایات استفاده می شود که مسلمانان و اهل ایمان نباید دنباله رو دشمنان باشند و از آنها تقلید کنند و الگو بگیرند. زیرا این گونه همگامیهای ظاهری، به تدریج به همگامی و همگونیهای اخلاقی و فرهنگی و عقیدتی می انجامد و کم کم مسلمانان در وضعیتی قرار می گیرند که همه ارزشهای خود را رها کرده و ارزشهای بیگانه را پذیرفته اند.

حضرت علی (ع) فرمود: «فانه قل من تشبّه بقوم الاّ او شک ان یکون منهم». [۳۰]

«... کمتر جز این خواهد بود که هر کس خود را همانند قومی گرداند نزدیک است که از آنها باشد. بر این اساس، در مواردی، از گرایش به بعضی روشها و الگوهای غیر مسلمانان منع شده است.

زیرین العوام و دیگران از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که فرمود: «غیروا الشیب و لا تشبّوها بالیهود و النصراری». [۳۱] یعنی موهای سفید خود را رنگ کنید و خود را مانند یهود و نصارا نسازید.

از این تعبیر به دست می آید که آنچه ممنوع است، تشبّه به آنان است؛ منتهی در آن زمان و آن منطقه، یهود و نصارا موهای خود را سفید نگه می داشتند تا نشانه جهانگردی و پیر قبیله بودن باشد، پس رنگ کردن مو، الزامی نیست. آنچه ممنوع است، تشبّه به آنان است.

لذا اگر گروه دیگری از غیر مسلمانان پیدا شدند که به طور کلی ریشهای خود را تراشیدند و سیلهای خود را گذاشتند، باز هم دستور دینی این است که موهای خود را نزنید و خود را شبیه آنها نسازید.

از رسول گرامی (ص) نقل شده که فرمود: مجوس موهای صورت را می ریزند و موهای سیل را بلند می کنند، ولی ما سیلها را می ریزیم و موهای صورت را رها می کنیم و همین مطابق فطرت است. [۳۲]

و امام صادق (ع) از آن حضرت روایت نموده که فرمود: «حَقُّوا الشَّوَارِبَ وَ اعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ».[۳۳] و نیز: «حَقُّوا الشَّوَارِبَ وَ اعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ».[۳۴] یعنی سیبها را کوتاه کنید و محاسن را بگذارید و خود را شبیه مجوس و یهود نسازید.

بر اساس این گونه روایات، آنچه جان کلام است و برای همهٔ زمانها ممنوع شده، تشبیه مسلمانان به بیگانگان از اسلام است و آنچه دگرگونی و تغییر یافته و می یابد، عامل تشبیه به آنان است. تشبیه گاهی به موی سفید رها کردن و گاهی به ریش تراشیدن و گاهی به کلاه شاپو گذاشتن و گاهی به کراوات زدن و گاهی با چیز دیگر شکل می گیرد و گاهی هیچکدام از اینها موجب تشبیه نبوده و منعی نخواهد داشت.

البته حرکت‌های تابعی و انگل بیگانه بودن، و از راه و روش و سنت‌های اجتماعی و آداب فرهنگی دشمنان اسلام به هر شکل دنباله روی کردن، ممنوع است. چرا باید یک جامعهٔ اصیل و دارای مبانی فرهنگی فوق العاده از دشمن تبعیت کند؟ «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اِنَّهٗ لَكُمۡ عَدُوٌّ مُّبِينٌ».[۳۵] از گامهای شیطان تبعیت نکنید، زیرا او برای شما دشمنی آشکار است.

ب) تقویت روحیهٔ دشمن و تغییرات

یکی از مسائل لازم برای هر جمعیت و ملتی، حفظ قدرت و توان خویش در قبال بیگانگان است. هر ملتی این را می فهمند که نباید در جهت تضعیف خودشان و تقویت دشمنان گام بردارند؛ مخصوصاً امتی که خود را حق می شناسد و دشمنان بسیاری دارد، این واقعیت باید همیشه مراعات گردد؛ بویژه در زمان جنگ و درگیری با دشمنان. چنین روحیه ای در میان یاران رسول الله به طور بارز مطرح بوده و صریحاً مدح شده است.[۳۶]

این مطلب روح و جان بسیاری از آیات و روایات است که با تعبیرات مختلف و دستورات متنوع، امت اسلامی را هدایت کرده که با اعمال و رفتار خود در هر زمان، آن جان و روح اصلی را حفظ کنند. در سورهٔ انفال می فرماید: «هر چه می توانید در مقابل دشمن خود را تقویت کنید، تا دشمنان خدا و دشمنان خودتان و دشمنان دیگری را که هنوز نمی شناسید، دچار رعب و هراس کنید...».[۳۷]

و در سورهٔ توبه می فرماید: «باید طوری قتال کنید که دشمنان، در شما احساس قوت و قدرت و درشتی نمایند...».[۳۸] و همین طور در روایات بسیاری آمده است که موها و محاسن خود را خضاب (رنگ) کنید که موجب مهابت در دل دشمنان است.[۳۹]

از این عبارات استفاده می شود که دستور رنگ کردن موها برای این بوده که وقتی مسلمانان با دشمنان در میدان جنگ مواجه می شوند، دشمنان آنها را افراد پیر تلقی نکنند و روحیه آنها تقویت نشود. و در روایتی هم آمده که به حضرت علی (ع) اعتراض شد که شما چرا محاسن خودتان را رنگ نمی کنید، و حال آنکه رسول الله (ص) به آن دستور فرموده است؟ حضرت در جواب فرمود: در آن زمان عدّه مسلمانان کم بود و هنگام مقابله با دشمن، آنها را پیر و ضعیف می پنداشتند و روحیه آنها تقویت می شد، لذا پیامبر (ص) فرمودند: «خضاب کنید که قیافه های شما موجب تقویت روحیه دشمن نشود.» [۴۰]

پس آنچه اصالت دارد این است که تضعیف روحیه مسلمانان و تقویت روحیه دشمنان مذموم و ممنوع است.

تضعیف روحیه خودی و تقویت روحیه دشمن یک روز با ریش سفید و سیاه بوده، و یک روز با رواج شایعه می شود (مثل شایعه شهادت رسول خدا (ص) در جنگ احد) و یک روز با بزرگ کردن ضعفها در داخل، و یک روز با نادیده گرفتن قوتها و یک روز با بزرگ کردن مشکلات و یک روز با انجام توطئه ها.

ج) خرید و فروش خون و تغییرات

یکی از موضوعاتی که تحت شرایط زمان، دگرگونی یافته است، خرید و فروش خون است. در گذشته که از خون استفاده صحیح نمی شد، تصور این بود که خون را فقط برای خوردن معامله می کنند. و چون این هدف حرام بوده، در قرآن تحریم شده است. پس فروش آن و دریافت پول در مقابل آن، مصداق «اکل مال بباطل» و معامله حرام بوده است.

اما بعد از آنکه در جامعه بشری، رشد علم طب به آنجا رسید که از خون استفاده صحیح بنماید و با تزریق آن به انسان کم خون، زمینه حیات او را فراهم کند، در این صورت معامله خون، مصداق «تجارت بر پایه رضایت» و حلال است. پس داد و ستد خون در دو زمان دو گونه حکم پیدا می کند؛ به جهت آنکه در هر زمان مصداق عنوانی خاص بوده است.

د) مصلحت اسلام و تغییرات

یکی از چیزهایی که از نظر اسلام اصالت دارد، حفظ کیان اسلام و تأمین مصلحت اسلام و مسلمین است. در روایات اخلاقی، بسیاری از اعمال امر شده، به لحاظ این است مقتضی صلاح و عامل اصلاح است. حضرت علی (ع) در آن لحظات حساس شب شهادت، که هر لحظه اش به قدر عمر تمام انسانهای معمولی ارزش داشت، در ضمن وصیت نامه اش به همه پیروان خویش بدین گونه سفارش فرمود:

«صلاح بین خودتان را مراعات کنید؛ زیرا من از جدّ شما (جد امام حسن و امام حسین) - صلی الله علیه و آله سلم - شنیدم که می فرمود: صلاح بین مردم را مراعات کردن برتر از همه نماز و روزه هاست» [۴۱]

همچنین فرموده اند تمام شریعت در جهت صلاح مردم تنظیم شده است: «الشریعه صلاح البریه». [۴۲] و بهترین رفیق کسی است که انسان را به سوی صلاح دین حمایت کند: «... فمن اعانک علی صلاح دینک فهو الرفیق الشفیق». [۴۳] و از کمال سعادت انسان است که همیشه در جهت صلاح جامعه تلاشگر باشد: «من کمال السعاده السعی فی صلاح الجمهور». [۴۴]

و فلسفه تشریح وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر نیز برای تأمین مصلحت و صلاح مردم است؛ همان طور که حضرت علی (ع) فرمود: والامر بالمعروف مصلحه للعوام». [۴۵]

و مهمتر اینکه بر اساس بینش اسلامی و بیان قرآن، انسانهای شایسته رهبری بر کل جهان و آنان که می توانند ارثان فرمانفرمایی در روی زمین باشند، صالحان هستند. [۴۶]

در این اصل اساسی که باید مصلحت اسلام و مسلمین مراعات گردد و این بر همه مصالح فردی مقدم است، تردید نیست و این اصل، ثابت و غیر متغیر است؛ لکن عاملی که تأمین کننده مصلحت است گوناگون و در زمانهای مختلف، متفاوت می شود.

مثلاً شرایط و وضعیت مسلمانان در سال ششم هجرت چنان بود که مصلحت اسلام و مسلمانان در صلح با کفار بود و به صلح حدیبیه منتهی شده و آن سال زیارت خانه خدا را تعطیل کردند و در سال بعد انجام دادند. [۴۷]

و مصلحت اسلام مطابق تشخیص حضرت علی (ع) در دوران خلافت خلفا، در سکوت و خانه نشینی و در دوران بعد، جنگ و مبارزه با معاویه بود. و یا در عصر امام حسن (ع) مصلحت در صلح و در عصر امام حسین (ع) مصلحت در قیام و جهاد بود.

و بدین گونه اگر جامعه اسلامی در موقعیتی قرار گیرد که در مقابل دو قدرت کفر و شرک واقع شود و نتواند با هر دو مقابله کند، چه بسا مصلحت مسلمانان اقتضا کند که با یک قدرت شیوه مصالحه را در پیش گیرد و مراوده و رفت و آمد ایجاد کند تا بتواند دست سلطه دیگری را قطع کند و سپس به استقلال کامل برسد. همه ارتباطات سیاسی یک نظام اسلامی و بسیاری از حرکات زمامداران بزرگ سیاسی اسلام بر همین اساس تبیین می گردد.

حضرت علی (ع) فرمود:

«لیس العاقل من يعرف الخیر من الشر، ولكن العاقل من يعرف خیر الشرین».[۴۸] یعنی عاقل آن نیست که خیر را از شرّ بشناسد، بلکه عاقل کسی است که بهترین از دو شر را بشناسد.

قاعده عقلائی «دفع افسد به فاسد» که در حدیث فوق نیز اشاره شده، بر اساس حفظ مصالح تبیین می شود.

قتل نفس طفل بی گناه که طبق نقل قرآن، حضرت خضر (ع) مرتکب شد و سوراخ کردن کشتی ای که در آن سوار بودند نیز نمونه ای از مراعات حفظ مصلحت بندگان خدا می باشد که موسی (ع) به خاطر عدم احاطه بر مقتضای مصلحت اعتراض نمود و سپس حضرت خضر (ع) برای او توضیح داد.[۴۹]

همین طور قاعده تقیه در مبانی فقهی شیعه بر اساس حفظ مصالح اهمّ استوار است که برای تأمین مصالح برتر، مصالح جزئی و غیر اهم را رها می کنند.

در آیات و روایات و سیره عملی رسول الله (ص) و ائمه طاهرین (ع) به موارد بسیاری برخورد می کنیم که بر اساس مصلحت مسلمانان، جهادی را تعطیل، یا غیانی را آزاد، و مجرمانی را عفو و از جزیه هایی گذشت کرده اند که بررسی مفصل آن، تألیف کتاب مستقلی را می طلبد.[۵۰]

در اینجا بحث از نقش زمان و مکان و تغییر موضوع را پایان می دهیم و به بحث دیگر می پردازیم.

(۲ - ۲) زمان و مکان و توسعه یا تضییق موضوع

گونه ای دیگر از تأثیر زمان و مکان به این است که زمان و مکان موجب می شود که یک موضوع از نظر مصادیق گسترش یابد و موارد بیشتر و گسترده تری پیدا کند.

توسعه موضوع به موازات توسعه مکان شاید روشتر باشد. زیرا بدیهی است که عملکرد مردم در مکانها و مناطق مختلف یکسان نخواهد بود.

الف) محاربه

مثلاً محاربه با اسلام و مسلمین در هر مکانی از اماکن دشمن، به شکلی انجام می گیرد. گاهی با درگیری نظامی، گاهی با تظاهر به فحشا و منکرات در عمل، گاهی با قلم و سست کردن عقاید مردم و رواج دادن اکاذیب و گاهی با توهین به مقدسات دینی و اسلامی، در گذشته تاریخ و در همین عصر به چند گونه محاربه با اسلام برخورد می کنیم:

در یک مقطع (سال ۱۳۶۷) جریان نفاق به قصد براندازی نظام، اقدام به حمله نظامی کردند که در صدق محاربه بر عمل آنان، جای هیچ تردیدی نیست. امام راحل بعد از آن فرمودند:

«از این مرحله به بعد هر کس بر موضع منافقین باقی باشد محارب است.»

و در یک مقطعی کسری با نشر دروغ و افترا بر شیعه و مطالب مسخره با اسلام محاربه نمود، و امام راحل در کشف الاسرار، به ردّ و دفع دروغ و تهاجم او پرداخت و فدائیان اسلام او را به کیفر رساندند. در مقطعی دیگر سلمان رشدی با نوشتن کتابی سراسر دروغ و توهین به اسلام و انبیا، مصداق محارب گردید و امام حکم قتل او را صادر فرمود. و ممکن است ناشران فحشا و مروّجان منکرات نیز روزی مصداق محارب شناخته شوند. زیرا اینها فساد فکری و عقیدتی ایجاد می کنند و تلاش آنها تماماً ضد دستورات دین است. طبق روایات در تفسیر آیه «و من قتل نفساً بغير نفس...» (المائده / ۳۲) اضلال مردم بدتر از کشتن است. و به تعبیر قرآن «و الفتنة اشد من القتل». (البقره / ۱۹۱) همچنان که هدایت مردم، مصداق روشن احیای مردم است.

به هر حال هر چه ابزار تبلیغی اجانب و دشمنان دین مجهزتر می شود، مصادیق محاربه و افساد نیز گسترش می یابد، و بعضی روایات نیز به این مصادیق اشاره دارد. اینک به معنای محاربه و اقوال بعضی علما می پردازیم.

#### ۱ - محارب از نظر لغت

کلمه «حرب»، معنای مال و سلب مال، هر دو، را به مناسبت می فهماند. در قاموس آمده است: «حَرْبٌ حَرْبًا - كَطَلَبَهُ طَلَبًا - سَلَبَ مَالَهُ فَهُوَ مَحْرُوبٌ وَ حَرِيبٌ، وَ حَرِيبَةُ الرَّجُلِ: مَالُهُ الَّذِي سَلَبَهُ أَوْ مَالَهُ الَّذِي يَعِيشُ بِهِ»، و در مجمع البحرین آمده است: «الْحَرْبُ أَيْ السَّلْبُ» و «حُرِّبَ الرَّجُلُ أَيْ أُخِذَ مَالُهُ» و «حَرِيبَةُ الرَّجُلِ: مَالُهُ الَّذِي يَعِيشُ بِهِ».

کلمه محاربه، با توجه به واژه های ریشه آن، معنای سلب را می فهماند.

ظاهراً به جنگ هم که محاربه می گویند، به لحاظ این است که هر کدام از طرفین می خواهند، داراییهای طرف دیگر را سلب کنند و برابیند. حال دارایی ممکن است مال باشد و ممکن است سرزمین و کشور باشد و ممکن است فرهنگ و دین باشد. پس کسی که سعی می کند مال مردم را بگیرد، امنیت مردم را بگیرد، سلامت مردم را بگیرد، دین مردم را بگیرد، مصداق محارب می باشد.

در روایت ابی جمیله از امام صادق (ع) آمده که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در وصیتش فرمود: «... و الحریب من حرب دینه». [۵۱] یعنی کسی که دین او را می خواهند سلب کنند، دارد با او محاربه می شود.

مقابله و محاربه با خدا و...

خداوند متعال می فرماید: بندگان خدا باید دارای امنیت باشند و هیچکس نباید مردم را بترساند و امنیت آنها را سلب کند. پس هر کس در صدد سلب امنیت است، محارب با خدا و رسول اوست.

خداوند متعال در آیات متعدد امر به اصلاح مردم و نهی از فساد و افساد فرموده، و امر خدا این است که مردم در صلاح و سلامت جسم و جان باشد، پس هر کس بخواهد صلاح و سلامت مردم را سلب کند و در جامعه فساد ایجاد کند، محارب با خدا و رسول است. و طبق استظهار بعضی از مفسرین کسی که به هر شکلی در صدد امحای شریعت اسلامی بر آید، محارب است، و کسی که در صدد براندازی امتی که بر دارنده اسلام هستند بر آید، محارب است، و آنکه محارب با شریعت است محارب با خدا و مردم نیز هست و آنکه محارب با مردمان پیرو شریعت است. محارب با شریعت و خدا نیز هست. [۵۲]

در آیه شریفه مائده می فرماید: «أما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله و يسعون في الارض فساداً ان يقتلوا...» [۵۳] آیا حرف «و» در جمله «و يسعون في الارض فساداً» عاطفه است و می خواهد بگوید که «سعی في الارض للفساد»، محکوم به حکم محاربه است؟ یا عطف، عطف تفسیر است و می خواهد معنای محاربه را بیان کند؟

علامه طباطبائی - قده - در ذیل آیه می فرماید: آمدن جمله «و يسعون في الارض فساداً» به دنبال جمله «يحاربون الله ورسوله» مشخص می کند که مراد از محاربه در آیه، افساد در ارض به واسطه اخلال به امنیت عمومی مردم است. [۵۴]

آری اگر عطف تفسیری بودن متعین باشد، پس آیه شریفه آن معنای وسیع لغوی محاربه را محدود می کند و می گوید محاربه و سلب داشته های مردم وقتی محکوم به احکام مذکور در آیه است که مصداق افساد در ارض باشد. ولی هر جا که افساد در ارض، صادق شد قهراً محکوم به حکم فوق خواهد بود، و تردید فوق خدشه ای نسبت به حکم مفسد فی الارض، ایجاد نمی کند؛ بلکه ظاهر کلمات بعض بزرگان از فقها این است که محاربه باید مصداق افساد باشد تا محکوم به حکم مذکور در آیه گردد.

مطلب مهمی که باید مورد دقت قرار بگیرد، این است که با توجه به معنای لغوی و ظاهر آیه فوق، کسی که در صدد انجام محاربه و مسالبه بر آید، محارب و مفسد حساب می شود، گرچه به آن هدفها جامعه عمل نپوشاند.

زیرا ظاهر ایه این است که سعی و تلاش در جهت فساد، حکم محاربه را دارد، و معلوم است که سعی در جهت افساد غیر از خود افساد است.

برداشت فوق را این مطلب تأیید می کند که کلمه «فساداً» ظاهر در حال بودن نیست، گرچه صاحب مجمع البیان گفته که «فساداً مصدر و در موضع حال است»، این معنای ظاهر و روشن آن نیست، بلکه ظاهرش این است که «فساداً» مفعول لاجله است؛ یعنی «يسعون لاجل الفساد».



همچنان که این ظاهر یا تعبیر صریحتر در سوره بقره آمده است: «وإذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها...» [۵۵] زیرا لام در «لیفسد» لام غایت است و می فهماند که افساد مفعول لاجله برای سعى است. پس تأیید برای آن چیزی است که از آیه سوره مائده استفاده کردیم.

بنابر این سعى در جهت افساد، گرچه به انجام فساد نیز نینجامد فساد است و این فساد، تفسیر «یحاربون» است و محاربه بر آن صدق می کند، یا عطف بر آن است.

آنچه شرح دادیم استظهار است و ظاهر حجّت است، مگر آنکه بر خلاف آن دلیل باشد. در صورتی که در این مقام، آیه سوره بقره و بعضی روایات مطابق این ظاهر است. حضرت علی (ع) در توضیح لزوم برخورد با محاربان در جنگ جمله می فرماید:

«... فو الله لو لم يصيبوا من المسلمين الا رجلاً واحداً معتمدين لقتله، بلا جرم جرّه، لحلّ لى قتل ذلك الجيش كلّه، اذ حضروه فلم ينكروا، و لم يدفعوا عنه بلسان و لا بيد...» [۵۶]

یعنی به خدا سوگند اگر با بیشتر از یک نفر از مسلمانان هم با قصد عمدی قتل او برخورد نکرده بودند، بدون جرمی که مرتکب شده باشد، البته برای من جایز بود کشتن تمامی آن سپاه. زیرا حاضر شدند و انکار نکردند و از یک مسلمان نه با زبان و نه با دست دفاعی نمودند. علاوه بر اینها اقوال بعضی از فقها نیز مطابق برداشت ما می باشد.

## ۲- نظر برخی از فقها در ملاک محاربه

در مقام تعیین ملاک محاربه تعدادی از بزرگان از فقها می فرمایند ملاک صدق محاربه قصد ترساندن مردم است:

مرحوم محقق می فرماید: «المحارب كل من جرّد السلاح لاخافه الناس». و شهید در دروس می فرماید: «هو من جرّد السلاح للاخافه». و شهید ثانی در روضه می فرماید: «الاكتفاء فى المحاربة بالاخذ بالقوه و ان لم يكن عصا او حجراً». و صاحب جواهر می فرماید: «بل صرّح غير واحد انه لا فرق فى السلاح بين العصا و الحجر و غيرهما و لعله لظاهر الآيه».

آری از ظاهر آیه، قید سلاح استفاده نمی شود و لهذا طبق روایت سکونی، آتش زدن خانه و سوزاندن اسباب (بدون قتل) محاربه حساب شده است و حضرت فرمودند «... ثم يقتل». [۵۷] و نیز صاحب جواهر می گوید: «و معقد الاجماع تحققة باخافه كل من يحرم عليه اخافته من الناس» و سپس می فرماید: «و محاربه الله و رسوله تصدق بالاخافه المزبوره لكل من حرم الله اخافته، كصدقها على ما كان منها «ای من المحاربة».

در روایت ضریس صرف حمل سلاح در شب، محاربه دانسته شده است. [۵۸] و روایت ابن کلیب گویاست که اگر فاعل کسی را در راه مسجد زد و لباس او را گرفت، محارب است. [۵۹] لذا فرموده اند: «اگر قصد اخافه محرز شد، لازم نیست طرف اهل ریه و مورد شک نسبت به محاربه باشد». [۶۰] بعد می فرماید:

«فلو خافوا منه بلا قصد منه، فليس بمحارب، كما انه محارب مع القصد المزبور، و ان لم يحصل معه خوف او اخذ مال». پس اگر از او ترسیدند بدون اینکه او قصد ترساندن داشته باشد، محارب نخواهد بود، همچنان که با قصد ترساندن از طرف او، محارب خواهد بود، گرچه کسی نترسد و مالی گرفته نشود. [۶۱]

### ۳- اراده فساد، ملاک محاربه

بعضی دیگر از عبارات گویای آن است که معیار محاربه را اراده فساد در جامعه می دانند. مثلاً صاحب جواهر در اول حدّ محارب به این مضمون می گوید: محاربه اخافه ای است که موجب صدق اراده الفساد فی الارض باشد. [۶۲] و بعد از دو صفحه می فرماید: «و المدار علی قصد الاخافه، الّذی يتحقق به الفساد فی الارض». [۶۳]

مدار و ملاک بر قصد ترساندن است، به گونه ای که فساد در ارض به واسطه آن محقق شود.

در عبارت دیگری بعد از بحث اخافه می فرماید: «هر قصد اخافه ای محاربه نیست، بلکه قصد اخافه ای محاربه است که به قصد اراده فساد در ارض باشد. پس در خصوصتهای طایفه ای که قبیله ای موجبات خوف طایفه دیگر را فراهم کند، اگر محاربه ای صدق کند که محقق فساد در ارض باشد، محکوم به حکم محاربه است. [۶۴]

و در ذیل ارزیابی قصد اخافه آدم ضعیف که کسی از او نمی ترسد، می فرماید: «فالمدار علی التجاهر بالسعی فی الارض بالفساد بتجرید السلاح و نحوه للقتل او سلب المال و الاسر و نحو ذلك مما هو بعینه محاربه الله و رسوله...» [۶۵]

(ب) افساد در ارض به چیست؟

اما اینکه فساد در ارض با چه نوع جنایت و خلافی صدق می کند، بعضی از موارد یقیناً محرز است و بعضی از موارد مشکوک می ماند، و این از قبیل تشخیص موضوع و در اینجا محول به حاکم شرع و نظر اوست. بدیهی است که مصادیق متفاوت است و ظاهر این است که تفاوت کیفر در آیه شریفه به لحاظ همان تفاوت مصادیق است، همچنان که بعضی از روایات هم تصریح نموده است. [۶۶] با توجه به مطالبی که توضیح دادیم، روشن می شود که در گذشته به لحاظ اینکه امکانات کار قلمی و فرهنگی و تخریب فکری چندان فراهم نبود، به نظر علمای اسلام - رحمه الله علیهم - با ایجاد رعب و وحشت در جامعه و حمله به جان و ناموس و مال مردم، سلب امنیت و افساد می شد؛ اما امروز بشر قوه برق را استخدام نموده و از امواج رادیویی و تلویزیونی و ماهواره استفاده می کند و امکان تهیه فیلمهای مبتذل و ویدئویی و ترویج فحشا با عکس و کتاب را داراست و حتی به کمک کامپیوتر فحشا را تعلیم می دهد. در چنین

موقعیتی افساد در ارض را به شکل فرهنگی آن انجام می دهند و ریشه اعتقادی افراد را می سوزانند که این کار به مراتب ویرانگرتر از افساد به شکل کشتن و تجاوز و سلب اموال خواهد بود. و همین است که اکنون تمام نسل جوان و نوجوان را به خطر انداخته و می رود که به هلاکت برساند.

### ج) تهاجم و دفاع

یکی از موضوعاتی که به موازات پیشرفت زمان، گسترش بسیار یافته، تهاجم بر اسلام است. بدیهی است که هر چه تهاجم گسترش یابد، دفاع واجب نیز گسترش می یابد. همه آگاهان به مسائل اسلامی می دانند که یکی از مواردی که جنگ و درگیری با دشمن جایز بلکه واجب است، وقتی است که تهاجم دشمنان، اساس اسلام را تهدید کند. فقهای اسلام محاربه و جنگ با دشمنان را دو گونه دانسته اند: محاربه و جنگ ابتدایی که در اصطلاح «جهاد» نامیده شده، و دیگری محاربه و جنگ و ایستادگی در مقابل مهاجمان که آن را «دفاع» نامیده اند. شهید ثانی در کتاب روضه (شرح لمعه) در توضیح اقسام جهاد می فرماید:

«قسم دیگر، جهاد با کسانی است که بر مسلمانان تهاجم می کنند، به طوری که مسلمانان بیم دارند از سلطه بیگانگان بر کشورشان و بیم دارند از گرفتن اموالشان و امثال اینها.

محقق در شرایع می فرماید: «گاهی محاربه و جنگ به عنوان دفاع واجب می شود؛ مثل اینکه فرد مسلمان در بین کفار باشد و دشمنی بر آن جمع حمله کند و مسلمان را بر جان خود بیم باشد. در اینجا با کفار همکاری می کند برای دفاع از خود و این جهاد اصطلاحی نیست و همین است وظیفه هر کس که خطری متوجه جان و یا مال او گردد...» [۶۷]

صاحب جواهر می فرماید: «گاهی جنگ و محاربه واجب می شود به عنوان دفاع، گر چه امام و منصوب از طرف امام هم نباشد؛ مثل آنکه در بین جمعیتی باشد و دشمنی به آنان حمله کند، به طوری که احساس خطر برای اساس اسلام شود، یا بیم آن باشد که دشمن بر بلاد مسلمانان سلطه یابد یا بیم اسیر کردن مسلمانان، و یا بیم گرفتن اموال مسلمانان باشد...» [۶۸] و بعد بحث نامگذاری این گونه جنگ و احکام آن را مطرح می کند و در ضمن می فرماید: «تعدادی از علما می فرمایند: دفاع از اساس اسلام در مقابل هجوم دشمنان، حکم جهاد اصطلاحی را دارد، گر چه در زمان غیبت باشد...» [۶۹]

حضرت امام خمینی - قدس سره - می فرماید: «دفاع دو گونه است: یکی دفاع از اصل و کیان اسلام و مسلمانان، دیگری دفاع از نفس خود». و در رابطه با قسم اول می فرماید: اگر دشمنی بر بلاد مسلمانان و مرزهای آنان دست یازد، به طوری که احساس خطر شود نسبت به اسلام و جامعه اسلامی، واجب است بر آنان دفاع نمودن با هر وسیله ممکن و با هر نوع فداکاری مالی و جانی». [۷۰]

بدون تردید دفاع از جان واجب است و دفاع از مال واجب یا جایز است، و این وجوب دفاع را علاوه بر آنکه احادیث و روایات ما می فهماند، [۷۱] عقل و فطرت سالم نیز به آن حکم می کند.

و از طرفی روایات ما می فهماند و سیره ائمه نیز بدین گونه بوده است که در هنگام خطر برای دین، جان را باید فدای دین کرد.

امام صادق (ع) می فرماید که حضرت علی (ع) در وصیتنامه اش فرمود: «هرگاه بلیه ای برایتان پیش آمد کرد، اموالتان را فدای جانتان کنید، و هرگاه حادثه ای برای دین شما پیش آمد، جانهایتان را فدای دینتان کنید...» [۷۲] بدیهی است که دین و هر ملتی عامل حیات آن ملت است، و در هنگام خطر باید با فدا کردن حیات فردی، عامل حیات جامعه را حفظ نمود و دین را زنده نگاه داشت. لذا در حدیث بالا حضرت بعد از جملات فوق می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينَهُ» [۷۳] یعنی بدانید که مرده آن است که دینش مرده باشد.

#### ۱ - شکلهای گوناگون تهاجم

وقتی وجوب و ضرورت دفاع از اسلام مسلم است، بدیهی است که انجام دفاع به شکل صحیح و به معنای دفع و جلوگیری از خطر تهاجم، در صورتی ممکن است که شکل و کیفیت تهاجم شناسایی گردد؛ زیرا دشمن به شکلهای گوناگون تهاجم می کند. در ذیل به برخی از شکلهای تهاجم اشاره می شود:

#### (۱ - ۱) تهاجم نظامی

در گذشته دشمنان اسلام به طور مکرر به بلاد مسلمانان تهاجم نظامی کردند و در مواردی موفق و در موارد ناموفق بودند.

حملة اجانب به عراق اسلامی و جهاد و فتوای جهاد توسط میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای مجاهد) نمونه ای از آن است.

حملة صدام تکریتی به تحریک استکبار جهانی به ایران اسلامی بعد از پیروزی انقلاب مقدس اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی - قدس سره - و فرمان دفاع آن زعیم بی نظیر و هشت سال مقاومت مسلمانان این مرز و بوم، نمونه دیگری از آن است.

#### (۱ - ۲) تهاجم اقتصادی

دشمنان اسلام و مسلمانان از راههای متعدد در صدد چپاول مال و ثروت مسلمانان و شکست دادن اقتصادی آنها بوده و هستند. تاراج نفت مسلمانان در کشورهای مختلف، توطئه جهانی برای بردن نفت آنان به بهای ناچیز و کمتر از قیمت

آب آشامیدنی، و ممانعت از دست یافتن مسلمانان به صنایع زیر بنایی، از نمونه های آن است. میرزای شیرازی بزرگ در قرارداد رژی با فراست متوجه تهاجم اقتصادی دشمن شد و با یک فتوای تاریخی و تاریخ ساز، وظیفه دفاع خود را انجام داد.

### (۳ - ۱) تهاجم سیاسی

دشمنان اسلام سعی دارند با تهمت‌ها و پیش کشیدن حقوق بشری که آنها هیچوقت آن را مراعات نکرده اند، دیدگاه کشورها و جوامع را نسبت به اسلام و مسلمین تیره کنند و تاکنون مدافعان سنگر سیاسی موفق شده اند که در اکثر جبهه ها دشمن را با شکست مواجه کنند.

### (۴ - ۱) تهاجم فرهنگی

مخفیت‌ترین و گسترده ترین و خطرناکترین تهاجم دشمنان بر اسلام، تهاجم فرهنگی است. در این تهاجم دشمن سعی می کند همه معیارهای ارزشی مربوط به اسلام را زیر سؤال برده و گرایش اقشار جامعه را نسبت به آن کند سازد. دشمن با برنامه های بسیار در صدد سست کردن پایه اعتقادات مسلمانان، مخصوصاً نسل نو، نسبت به اسلام و اصول اسلامی است.

موفقیت دشمن در این تهاجم به نابودی دین و اساس دین می انجامد و هلاکت جامعه را به دنبال دارد. چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «و اعلموا ان الهالك من هلك دينه، و الحريب من حرب دينه...» [۷۴] یعنی مرگ دین به معنای مرگ جامعه است و مبتلای واقعی به جنگ کسی است که با دین او جنگ می شود.

### ۲ - هشدار مکرر مقام رهبری

به لحاظ اهمیت خطر اینگونه تهاجم است که ملاحظه می کنیم رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - دامت برکاته - به طور مکرر به اصل تهاجم و خطر زیاد آن و لزوم هشیاری و برخورد و دفاع، توجه داده و می دهند.

از جمله در دیدار با ائمه جمعه سراسر کشور در سال ۷۳ یادآوری نمودند که نسبت به مسائل سیاسی و اقتصادی نگرانی ندارند؛ زیرا در بعد سیاسی کشور ما بحمدالله موفق است و در بعد اقتصادی نیز با پیاده کردن طرحهای بزرگ زیربنایی به سوی افق روشن و مطلوبی پیش می رود. اما نسبت به مسائل فرهنگی و تهاجم فرهنگی ابراز نگرانی نموده و به جهت دفاع به دو گونه کار سفارش نمودند:

یک) تبیین مبانی عقیدتی و مبرهن ساختن آن برای جامعه و بازگو کردن ضروریات اسلام و تأکید بر حفظ آنها.

دو) شناسایی اشکالات و شبهاتی که دشمن طرح می کند و پاسخگویی با استدلال محکم و منطقی از آنها.

همچنین در دیدار با ائمه جمعه در ۲۰ / ۶ / ۷۴ فرمودند: برای دفاع در مقابل تهاجم دشمن، لازم است هدف او را شناسایی کنیم که می خواهد به کجا ضربه وارد کند؛ زیرا دشمن مخفیانه عمل می کند و واضح نیست که مشغول چه نوع ویرانگری علیه مسلمانان است. ولی همان طور که در جبهه نظامی از شلیکهای دشمن جای او را شناسایی می کنیم، در تهاجم فرهنگی نیز از تبلیغات و جهتگیری تبلیغات دشمن می توانیم هدف را بشناسیم و به تناسب همان روش حمله دشمن، تدابیر دفاعی بیندیشیم.

و نیز معظم له در سفر اخیرشان به استان مازندران، توجه دادند که تهاجم فرهنگی، جنگ بدون جبهه است و فرمودند: «فعالتهای توطئه آمیز دشمن بر تهاجم فرهنگی علیه ایران اسلامی تمرکز یافته است؛ زیرا دشمن می داند که انسانهای با ایمان، بافت مستحکم نظام اسلامی را تشکیل می دهند.» [۷۵]

### ۳- دشوارترین و ارجمندترین دفاع

اکنون باید دید، دفاع در مقابل این تهاجم خطرناک و بی سر و صدا چگونه باید انجام گیرد. آیا مجاز است که یک عالم دینی در صدد شناسایی این تهاجم و دفاع بر نیاید؟ حضرت علی (ع) می فرماید:

«لَا تَسْتَصْمِرَنَّ عَدُوًّا وَانِ ضَعْفًا». یعنی هیچ دشمنی را کوچک مشمار، گرچه ضعیف باشد.

و نیز فرمود: «شَرُّ الْأَعْدَاءِ أَبْعَدُهُمْ غَوْرًا وَ أَخْفَاهُمْ مَكِيدَةً». یعنی بدترین دشمن آن

است که عمیقتر کار می کند و حيله اش مخفی تر است.

و نیز فرمود: «وَالْغَفْلَةُ أَضْرُّ الْأَعْدَاءِ». یعنی غفلت ورزیدن پر ضررترین دشمنان است.

و نیز فرمود: «مَنْ نَامَ عَنِ عَدُوِّهِ أَنْبَهَتْهُ الْمَكَائِدُ». یعنی هر کس از کمین دشمن در خواب غفلت ماند، حيله های دشمن او را بیدار می کند (وقتی در دام افتاد می فهمد). [۷۶]

پر واضح است که دفاع و مقاومت در این سنگر، زحمات بسیار می طلبد، بیشتر از آنچه در سنگر نظام لازم است. و جهاد و دفاع در همین سنگر است که در تعبیر زیبای قرآن «جهاد کبیر» نامیده شده است. [۷۷] و سنگرداران در این جبهه از سنگرداران جبهه نظامی برترند. و این نیست مگر به خاطر دشواری کار و سختی بر آمدن از عهده آنچه وظیفه است.

امام صادق (ع) فرمود: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ...» یعنی «علمای از شیعیان ما مرزبانان هستند.» [۷۸]

پی نوشتها:

[۱] - مثلاً حکیم سبزوای در تعریف و هدف منطق می گوید:

«قانون آلی یقی رعایت»

عن خطأ الفكر و هذا غایته»

[۲] - مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، ص ۴.

[۳] - مانند بحث المقام الاوّل از تتمه استصحاب در کفایه الاصول محقق خراسانی، چاپ اسلامیة ج ۲، ص ۳۴۵.

[۴] - حکم شرعی در مقابل حکم عقلی قرار دارد که حکم عقلی از موضوع تقسیمات فوق خارج است و اقسام مذکور مربوط به احکام شرعی می باشد.

[۵] - اصطلاحات الاصول از آیه الله مشکینی، ص ۱۱۷.

[۶] - کفایه الاصول، ج ۲، ص ۳۰۲.

[۷] - مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، ص ۹۷.

[۸] - القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۹، قاعدة ۸، فرائد شیخ انصاری، ص ۳۵۱.

[۹] - المكاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۰۳.

[۱۰] - علمای فقه و اصول در ضمن بحث اجتماع امر و نهی، نقض و ابرام بسیاری دارند پیرامون آنچه متعلق حکم است و ما در صدد بررسی آن نیستیم، بلکه فقط هدف ما تفکیک متعلق و متعلق متعلق است.

[۱۱] - سورة مائده، صدر آیه / ۳.

[۱۲] - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۸، حدیث ۹، باب ۱۰۲.

[۱۳] - سورة الحج، آیه / ۳۱.

[۱۴] - مکاسب محرمة امام خمینی (قده)، ج ۱، ص ۲۰۴.

[۱۵] - مکاسب محرمة امام خمینی (قده)، ج ۱، ص ۲۴.

- [۱۶] - از تقریرات درس استاد حضرت آیه الله العظمی الميلانی (قده).
- [۱۷] - وسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۷، باب تحریم اللعب بالشطرنج.
- [۱۸] - حضرت امام خمینی - قده - علم را شرط نمی داند. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۱.
- [۱۹] - حضرت امام خمینی - قده - علم را شرط می داند. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۲.
- [۲۰] - محقق در شرایع می فرماید: «فالمحرم منه، انواع: الاول الاعیان النجسه». و همین طور دیگر فقها.
- [۲۱] - مکاسب محرمة امام خمینی (قده)، ج ۱، ص ۲۵.
- [۲۲] - جناب استاد آیت الله مومن قمی بحث مفصلی در این مورد ارائه نموده اند. مجله فقه اهل بیت، سال اول، شماره اول.
- [۲۳] - اسلام و مقتضیات زمان، استاد مطهری، ص ۷.
- [۲۴] - استاد مطهری در مقدمه کتاب اسلام و مقتضیات زمان توضیح زیبایی داده است.
- [۲۵] - «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله، ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا يعلمون». (سوره روم / ۳۰).
- [۲۶] - ر.ک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۸-۲۹۰.
- [۲۷] - وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۹، باب ۲۵ از ابواب امر بمعروف و النهی، حدیث ۶.
- [۲۸] - الرسائل، ج ۲، ص ۱۷۸.
- [۲۹] - وسائل، ج ۱۱، ص ۴۶۹، حدیث، ۵ باب ۲۵.
- [۳۰] - وسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۲.
- [۳۱] - وسائل، ج ۱، ص ۴۰۱، حدیث ۸ و ۹.
- [۳۲] - وسائل، ج ۱، ص ۴۲۳، حدیث / ۲.
- [۳۳] - وسائل، ج ۱، ص ۴۲۳، حدیث ۳ و ۱.
- [۳۴] - وسائل، ج ۱، ص ۴۲۳، حدیث ۳ و ۱.



- [۳۵] - سورة بقره، آية ۱۶۸.
- [۳۶] - سورة فتح، صدر آخرین آیه.
- [۳۷] - سورة انفال، آیه ۶۰.
- [۳۸] - سورة توبه، آیه ۱۲۳.
- [۳۹] - وسائل، ج ۱، ص ۴۰۰، حدیث ۳ و ص ۴۰۳، حدیث ۱، باب ۴۴ و ص ۴۰۴، باب ۴۶، حدیث ۲ و ۳.
- [۴۰] - وسائل، ج ۱، ص ۴۰۳، باب ۴۴؛ اسلام و مقتضیات زمان مطهری، ص ۱۳۳. هر دو از نهج البلاغه نقل کرده اند، ولی ما در نهج البلاغه آن را نیافتیم.
- [۴۱] - نهج البلاغه، چاپ صُبحی، ص ۴۲۱، ضمن وصیتنامه حضرت.
- [۴۲] - غررالحکم و دررالکلم، واژه صلح.
- [۴۳] - غررالحکم و دررالکلم، واژه صلح.
- [۴۴] - غرر الحکم و دررالکلم، واژه صلح.
- [۴۵] - غررالحکم و دررالکلم، واژه صلح؛ نهج البلاغه، حکمت شماره / ۲۵۲.
- [۴۶] - ولقد كتبنا فی الزبور الخ.
- [۴۷] - مجمع البیان - ج ۱، ص ۲۷۴؛ تاریخ پیامبر از دکتر آیتی، ص ۴۸۷.
- [۴۸] - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶.
- [۴۹] - سورة كهف، آیات ۷۹ تا ۸۲.
- [۵۰] - بسیاری از این مباحث در مجله حوزة زیر عنوان «مکتب و مصلحت» بررسی شده و حضرات مرعشی و محقق داماد نیز مقاله ای در این زمینه تنظیم نموده اند.
- [۵۱] - وسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۱، به نقل از کافی.
- [۵۲] - تفسیر فی ظلال، جزء ششم، ذیل آیه ۳۳ مائده.
- [۵۳] - سورة مائده، آیه ۳۳.

[٥٤] - الميزان، ج ٥، ص ٣٥٤.

[٥٥] - سورة بقره، آية ٢٠٥.

[٥٦] - وسائل، ج ١١، ص ٤١١، به نقل از نهج البلاغه، چاپ صبحی، خطبه ١٧٢.

[٥٧] وسائل، باب ٣ از ابواب حدّ المحارب، حدیث ١.

[٥٨] - وسائل، باب ٢ از ابواب حدّ المحارب، حدیث ١.

[٥٩] - وسائل باب ٢ از ابواب حدّ المحارب، حدیث ٢.

[٦٠] - جواهر الکلام، ج ٤١، ص ٥٦٧؛ تحرير الوسيله، ج ٢، ص ٤٩٢ م / ١.

[٦١] - جواهر الکلام، ج ٤١، ص ٥٦٦.

[٦٢] - جواهر الکلام، ج ٤١، ص ٥٦٤.

[٦٣] - جواهر الکلام، ج ٤١، ص ٥٦٦.

[٦٤] - جواهر الکلام، ج ٤١، ص ٥٦٩.

[٦٥] - جواهر الکلام، ج ٤١، ص ٥٧٠.

[٦٦] - وسائل، ابواب حدّ المحارب، باب / ١، حدیث / ١.

[٦٧] - شرايع، ج ١، ص ٣٠٧، آغاز بحث جهاد.

[٦٨] - جواهر، ج ٢١، ص ١٤.

[٦٩] - جواهر، ج ٢١، ص ١٥.

[٧٠] - تحرير الوسيله، ج ١، ص ٤٨٥.

[٧١] - وسائل الشيعه، ج ١١، ص ٩١ باب ٤٦ جهاد العدو و مايناسبه.

[٧٢] - وسائل الشيعه، ج ١١، ص ٤٥١، باب ٢٢ / ابواب الامر و النهي.

[٧٣] - مأخذ فوق، ذيل حدیث قبلي.

[٧٤] - وسائل، ج ١١، ص ٤٥١، باب / ٢٢.

[٧٥] - روزنامه جمهوری اسلامی، ٢٥ / ٧ / ٧٤.

[٧٦] - غررالحکم، واژه عدو.

[٧٧] - سورة فرقان، آية / ٥٢.

[٧٨] - مُنیة المُريد و بحار الانوار، ج ٢، ص ٥.